



## کورستان یا گورستان

### (پژوهشی در خصوص نام ماوراءالنهر در شاهنامه)

محمدحسن جلالیان 

دانشیار گروه فرهنگ و زبانهای باستانی دانشگاه تبریز. تبریز. ایران

اطلاعات مقاله:	چکیده:
<p>نوع مقاله: علمی-پژوهشی</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۲/۰۵</p> <p>تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۰۵/۱۷</p> <p>تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۶/۰۸</p> <p>تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۶/۳۱</p> <p>شاپا چاپی ۲۲۵۱-۷۹۷۹</p> <p>شاپا الکترونیکی ۶۷۷۹-۲۶۷۶</p>	<p>در سه داستان از شاهنامه فردوسی از سرزمینی در نواحی شمال شرقی ایران در حدود ماوراءالنهر یاد شده، که نام آن در دست‌نویس‌های موجود به صورت‌های گوناگونی ضبط شده است و مصححان شاهنامه و پژوهندگان جغرافیای آن در انتخاب از بین این صورت‌ها، با یکدیگر اتفاق نظر ندارند. از بین رفتن صورت اصلی نام این سرزمین و ثبت مغشوش و نادقیق آن در متون پهلوی و وجود صورت‌های متشابه آن در سرزمین‌های شرقی و شمال شرقی ایران در منابع تاریخی و جغرافیایی پس از اسلام و نیز برداشت‌های نادرست و متناقض از گستره جغرافیایی این ناحیه، علت‌های اصلی گزینش‌های متفاوت مصححان شاهنامه گردیده‌اند. برخی از صورت‌های منتخب یا پیشنهادی برای نام این سرزمین کورشان، کوشان، کروشان، کهستان، کورستان و کوی‌ساران‌اند. در این نوشتار با دقت در جزئیات داستان‌هایی که نام این سرزمین در آن‌ها به کار رفته و نیز بهره‌گیری از آثار ایرانی باستان و متون فارسی میانه، خوانشی متفاوت از قرائت‌هایی که پیشتر مطرح شده‌اند و از پشتوانه برخی از دست‌نویس‌ها نیز برخوردار است، به شکل گورستان ارائه خواهد شد.</p>
<p>کلیدواژه‌ها: شاهنامه، جغرافیای تاریخی، ماوراءالنهر، سغد، گورستان.</p>	
<p>ارجاع به این مقاله: جلالیان، محمدحسن (۱۴۰۲)، کورستان یا گورستان (پژوهشی در خصوص نام ماوراءالنهر در شاهنامه)، زبان و ادب فارسی (نشریه سابق دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز)، (۲۴۷) ۷۶، ۱۰۶-۱۹.</p>	
<p>DOI: 10.22034/PERLIT.2023.56319.3478</p>	
<p>ناشر: دانشگاه تبریز</p> <p>©. نویسندگان</p>	

## مقدمه و پیشینه نظرات

پس از اینکه رستم سیاوش را از سیستان به نزد کیکاووس باز گرداند و کیکاووس او را هفت سال آزمو،

به هشتم بفرمود تا تاج زر زمین گورستان و زرین کمر  
 نبشتند منشور بر پرنیان به رسم بزرگان و فرّ کیان  
 زمین گورستان ورا داد شاه که بود او سزای بزرگی و جاه  
 زمین گورستان بُد از پیشتر که خوانی همی ماورالنهر در  
 (فردوسی ۱۳۸۶: ۲۱۰/۲-۲۱۱-۲۱۳؛ ۱۳۹۳: ۱/۳۰۸)

گزارش خالقی مطلق از ضبط دستنویس‌های سه مورد کورستان متن چنین است: ۱- ف: زمین کوی ساران و زرین کمر؛ ل، ق، ل؛ زمین خراسان (ق: کورستان؛ ل: کواسان) و زرین کمر؛ س، لی، ب: ز گوهر درافشان کلاه و کمر؛ لن، پ (نیز لن): همان طوق زرین و زرین کمر؛ ق، و (نیز س): ز گوهر درافشان و زرین کمر؛ آ: ببندد گردان زرین کمر (وزن ندارد)؛ (ل: به گوهر درخشان و زرین کمر). س: کورسان؛ سعدلو: زمین کهستان و زرین کمر ۲- ف: زمین کوی ساران؛ ل، لن، لی، پ (نیز لن): کهستان؛ س، ق، و (نیز س): کورسان؛ ق: کورستان؛ آ: کورشان؛ ل: کواسان؛ ب: ازوشان؛ (ل: خراسان)؛ س: این بیت ندارد؛ سعدلو: زمین کهستان. ۳- ف، لی: زمین کوی ساران (لی: کهستان) بُد از پیشتر؛ ل، س، لن، ق، پ، آ، ل، ب (نیز ل، لن، س): چنین خواندندش همی (ل: ورا) پیشتر؛ متن = و. س: چنین خواندندش همی پیشتر/ تو خوانی همی ماورالنهر؛ سعدلو: چنین خواندندش کنون بیشتر.

ضبط این ابیات در تصحیح مسکو با آنچه در تصحیح خالقی مطلق است، تفاوت‌هایی دارد:

بهشتم بفرمود تا تاج زر ز گوهر در افشان کلاه و کمر  
 نبشتند منشور بر پرنیان به رسم بزرگان و فرّ کیان  
 زمین کهستان ورا داد شاه که بود او سزای بزرگی و گاه  
 [چنین خواندندش همی پیشتر که خوانی ورا ماورالنهر بر]  
 (فردوسی ۱۹۶۰-۱۹۷۱: ۳/۱۳-۱۴)

پیش از مسکو، مَل این ابیات را بدین گونه ضبط کرده بود:

به هشتم بفرمود تا تاج زر همان طوق زرین و زرین کمر  
 نبشتند منشور بر پرنیان برسم بزرگان و فرّ کیان  
 زمین کورشان ورا داد شاه که بود او سزای بزرگی و گاه  
 چنین خواندندش همی پیشتر که خوانی کنون ماوراء النهر  
 (فردوسی ۱۳۵۳: ۲/۱۰۴)

کُرّازی این ابیات را چنین تصحیح کرده است:

به هشتم، بفرمود تا تاج زر، زمین کوی ساران و زرین کمر  
 نبشتند منشور بر پرنیان؛ برسم بزرگان و فرّ کیان.  
 زمین کوی ساران ورا داد شاه؛ که بود او سزای بزرگی و جاه؛

زمین کوی ساران بُد آن پیشتر، که خوانی همی ماورانهر بر.  
(فردوسی ۱۳۹۰: ۱۶/۳)

خالقی مطلق با کنار گذاشتن صورت کوی ساران نسخه فلورانس و کورسان نسخه ل<sup>۲</sup> که در *صورة الارض* نام ناحیه‌ای در خراسان دانسته شده، در توجیه انتخاب کورستان چنین آورده است که «در *حدود العالم* از ناحیه‌ای در شیراز به نام کورستان یاد شده است» (۱۳۹۱: ۵۷۴/۹). شهبازی بنا به روایت ابن‌رسته که از کورساران نام ناحیه‌ای در نزدیکی هرات نام برده، همین نام را به‌عنوان صورت صحیح سرزمین موردنظر پیشنهاد کرده است (۱۳۸۰: ۳۲۲) و خالقی مطلق در پاسخ به این پیشنهاد، مزیت چندانی در هر یک از صورت‌های کورسان، کورسار و کورستان بر دیگری ندیده و پیشنهاد می‌کند که همین صورت آخر را محتمل‌ترین صورت بدانیم و «بگوییم: خدا دانتر است!» (۱۳۸۰: ۳۳۸؛ ۱۳۹۱: ۱۰/۱۶۳). کزازی احتمال می‌دهد که کوی ساران «ریختی وارونه و گشته از سئوکوستان saokavastān پهلوی باشد که اغریث بر آن فرمان می‌رانده است ... و در روزگار پسینتر با گنگدژ که بنیاد آن به سیاوش باز خوانده شده است در آمیخته است و در پی آن، فرمانران آن نیز سیاوش شمرده شده است» (۱۳۹۰: ۳/۲۰۰).

دیگر باری که در شاهنامه به این سرزمین باز می‌خوریم، در داستان جنگ بزرگ کیخسرو، بخش آگاهی یافتن افراسیاب از کشته شدن پیران ویسه است. در این داستان می‌خوانیم که افراسیاب با لشکریانش در چاج و بیکنند مستقر است و پس از شنیدن خبر شکست سپاهیان و کشته شدن پیران و بسیاری از بزرگان دیگر سپاه، از جیحون می‌گذرد و برای نبرد با کیخسرو صف‌آرایی می‌کند:

سپهدار ترکان از آن روی چاج نشسته به آرام بر تخت عاج ...  
نشسته به گل‌زرّیون با کُشان/ تا کُشان همه سرفرازان و گردن‌کشان  
به مرز کورستان‌زمین هر چه بود ز برگ درخت و ز کشت و درود  
بخوردند یکسر همه بار و برگ جهانی همی آرزو کرد مرگ  
سپهدار ترکان به بیکنند بود بسی گرد او خویش و پیوند بود  
همه نامداران ماچین و چین نشسته به مرز کورستان‌زمین ...  
جهانجوی پردانش افراسیاب نشسته به کندز به خورد و به خواب ...  
کنون نام کندز به بیکنند گشت زمانه پر از بند و ترفند گشت  
(۱۳۸۶: ۴/۱۸۳-۱۸۴؛ ۱۳۹۳: ۱/۷۹۹)

گزارش خالقی مطلق از ضبط دستنویس‌های دو مورد کورستان متن چنین است: ۱- ف، س، س<sup>۲</sup> (نیز و، ب): کورسان زمین؛ ل (نیز لن پ، آ): کروشان زمین؛ ق: کورسان همه؛ ل: کشامان زمین؛ (ق): کورشان زمین؛ لی: کروشان همه؛ ل<sup>۳</sup>: کشانی همه؛ لن<sup>۲</sup>: بدان مرز کهسار بر؛ س<sup>۳</sup>: کشانی زمی؛ سعدلو: کورسان زمین. ۲- ف، س، (نیز و، ب): کورسان زمین؛ ل (نیز لن، لی، آ): کروشان زمین؛ ق: کورسان زمین؛ ل<sup>۲</sup> (نیز ق<sup>۲</sup>): کورشان زمین؛ (ل<sup>۳</sup>): کشانی زمین؛ لن<sup>۲</sup>: بر شاه توران زمین؛ س<sup>۲</sup>: بمرز کورسان بیسته زمین س<sup>۳</sup>: کشانی زمین؛ سعدلو: کورسان زمین.

کورستان مورد انتخاب خالقی مطلق، در ابیات چهارم و هفتم، در تصحیح مُل به ترتیب *کروشان* و *کشانی* (۱۳۵۳: ۴/۱۲-۱۳) ضبط شده و در شاهنامه مسکو هر دو *کروشان* اند (۱۹۶۰-۱۹۷۱: ۵/۲۴۷-۲۴۸). کزازی هر دو را *کورستان* ثبت کرده است (۱۳۹۰: ۱۶۸/۵).

در شرح این بخش از داستان، منشی‌زاده (Monchi-zadeh, 1975: 220) برای توجیه تناقض در فواصل جغرافیایی چاچ و کندز (= بیکنند) حدس هوشمندانه‌ای ارائه کرده است. او معتقد است که در اینجا به جای بیکنند در منبع اصلی شاهنامه بینکت بوده است و شاعر آن را اشتباه خوانده است و این سبب شده است که اتفاقات این داستان به رغم ذکر چاچ در بیت اول، به ناحیه بخارا نقل مکان کند. او همچنین در مورد ذکر گل‌زرّیون - که عموماً در شاهنامه سیر دریا یا شاخابه‌ای از آن است - در ناحیه بخارا، پیشنهادی ارائه کرده که به رفع ابهامات این بخش از شاهنامه کمک می‌کند. او معتقد است که در اینجا و داستان رفتن گیو به ترکستان (۱۳۸۶: ۲ / ۴۳۵: پانوش ۴ و ۴۳۹ بیت ۲۹۰) و داستان خاقان چین و انوشیروان (۱۳۸۶: ۷ / ۲۷۸ بیت ۲۳۱۷) بر اساس موقعیت جغرافیایی اتفاقات، گل‌زرّیون نمی‌تواند همان سیر دریا یا داستان‌های دیگر باشد و در این داستان باید حاصل تصحیف گزاران (نهرالقصرین در منابع عربی) باشد. این رودخانه همان کشک‌دریای (کش رود) امروزی است که از کوه سیام سرچشمه گرفته و پس از عبور از کش (کیش، شهرسبز) و کرشی (قلعه قرشی، نخشب/نسف باستان) از طریق ناحیه شهری بخارا به سمت غرب جریان دارد. در بایرنامه نام دروازه جنوبی سمرقند که اصطخری و ابن حوقل باب‌گش ذکر کرده‌اند، گازرستان خوانده شده که باید صورت دیگری از نام همین رودخانه بوده باشد (Monchi-zadeh, 1975: 226-228).

سومین باری که با کورستان مواجه می‌شویم، در پادشاهی انوشیروان و داستان خاقان چین و هیتالیان است. پس از نبردی که بین خاقان و غاتفر هیتالی در گرفت و هیتالیان به سختی از خاقان شکست خوردند، هیتالیان فغانیش نام مردی را بر جای غاتفر نشانند و خاقان سروری او را بر آن‌ها به رسمیت شناخت. چون خبر به انوشیروان می‌رسد، این موضوع او را سخت دشوار می‌آید و برای توجیه ضرورت رویارویی با خاقان به بزرگان چین می‌گوید:

نوازین	یکی	شاه	بنشانند	به	شاهی	برو	آفرین	خوانند
نشسته‌ست	خاقان	بدان	روی	چاچ	سرافراز	با	لشکر و گنج و تاج ...	
ز	پیروزی	لشکر	غاتفر	همی	برفرازد	به	خورشید سرا!	
سزد	گر	نباشیم	همداستان	که	خاقان	بخواند	چنین داستان	
کورستان	زمین	پادشاهی	مراسم	که	دارند	ازو	چینیان پشت راست	
همه	زیردستان	ازیشان	به	رنج	سپرده	بدیشان	زن و مرد و گنج	

(۱۳۸۶: ۷/۲۴۳؛ ۱۳۹۳: ۲/۶۹۴)

گزارش خالقی مطلق از ضبط دستنویس‌ها از کورستان متن چنین است: ل: که تا آن؛ ق، س<sup>۲</sup> (نیز و، آ): کشانی؛ س (نیز پ، ب): کروسان؛ ک، ل<sup>۲</sup> (نیز لی، لن<sup>۲</sup>): کروشان؛ ق<sup>۲</sup>: کورشان؛ س<sup>۲</sup>: کروسان زمین؛ سعدلو: کشانی.

صورت انتخابی مُل، مسکو و کزّازی در این بخش چنین است: مُل: کشانی زمین (۱۶۰/۶)؛ مسکو: که تا آن زمین (۱۶۲/۸)؛ کزّازی: کورستان (۱۱۶/۸).

انوشیروان لشکر به گرگان می‌برد و در این زمان خاقان در سغد است. در نهایت، طی مکاتبات و مراسلاتی که بین او و خاقان صورت می‌گیرد، انوشیروان با دختری از خاقان ازدواج می‌کند و در نهایت، خاقان

بپرداخت سغد و سمرقند و چاچ به قجقارباشی فرستاد تاج

(۱۳۸۶: ۲۷۵؛ ۱۳۹۳: ۷۱۱)

انوشیروان مرزبانان به آن سرزمین می‌فرستد و بزرگان «از آموی تا شهر چاچ و ختن» بر درگاه انوشیروان انجمن شدند و آنچه را از روزگاران افراسیاب تا پیروز، نیای انوشیروان، بر چاچ و برک تاسمرقند و سعد و چغانی و شگنان و ختلان و بلخ و بخارا و خوارزم و آموی رفته بود، یک‌به‌یک یاد کردند و در پایان چنین گفتند که:

کورستان‌زمین داد بیند کنون  
 نینیم رنج و نریزیم خون  
 (۱۳۸۶: ۲۷۷؛ ۱۳۹۳: ۷۱۲)

گزارش خالقی مطلق از ضبط دستنویس‌های کورستان متن چنین است: ل: که از وی؛ س (نیز لن، لن<sup>۲</sup>، ب): کزینسان؛ ک، س<sup>۲</sup> (نیز لی، ل<sup>۲</sup>، آ): کزینسان؛ ل<sup>۲</sup> (نیز پ): کروشان؛ (ق: دگرسان؛ و: که روی)؛ سژ: کزینسان؛ سعدلو: که از وی.

صورت انتخابی مل، مسکو و کزازی در این بخش چنین است: مل: چو زینسان زمین (همان/۱۷۸)؛ مسکو: که از وی زمین (همان/۱۸۷)؛ کزازی: کورستان زمین (۱۱۶/۸). جالب است که بنداری در هیچ‌یک از این سه بخش نامی از این سرزمین نبرده است (نک بنداری ۱۹۳۲ ج ۱: ۱۵۴ و ۲۷۶، ج ۲: ۱۴۱-۲ و ۱۴۶) و این می‌تواند حاکی از آن باشد که او این سرزمین را نمی‌شناخته و به همین دلیل از آوردن نام آن سر باز زده است.

مارکوآرت صورت موجود این نام را در دومین داستان شاهنامه که در بالا ذکر شد «کوشان» دانسته و مصراع «نشسته به مرز کورستان‌زمین» (= ضبط خالقی مطلق) را به صورت «نشسته بران مرز کوشان‌زمین» تصحیح کرده است (Markwart, 1938: 139-40, note 4 و نیز Monchi-zadeh, 1975: 219). همو پیشتر با قطعیت، کاوسان روایت یعقوبی (نک پایین) را نیز کوشان دانسته است (Marquart, 1901: 280). منشی‌زاده بر اساس روایت مسعودی، اصطخری، کاشغری و طبری (نک. پایین ذیل کاوسان و کاسان) این صورت را کروشان، حاصل تصحیف کروسان و آن را نیز صورت شعری از کاوسان و کاسان می‌داند (ibid.).

## نقد و بحث

آنچه در این بحث مسلم است وجود نام ماوراءالنهر در داستان نخست از سه داستان حاوی نام این سرزمین است (که خوانی همی ماوراءالنهر بر/ در) و این خود می‌تواند اصلی‌ترین کلید گشودن این معما باشد. ضبط دست‌نویس‌ها از بخش پایانی مصراع بدین قرار است: ف: ماورالنهر شهر؛ ل، لن، پ، آ (نیز لن<sup>۲</sup>): ماوراءالنهر بر؛ و: ماوراءالنهر؛ ل: پاک شده است؛ متن = س، ق، لی، ب؛ ق بیت را ندارد. در چهار تصحیح ارائه شده در بالا سه گونه متفاوت از این واژه وجود دارد. خالقی مطلق ماوراءالنهر در را «اضافه مقلوب» خوانده (۱۳۹۱: ۵۷۴) و کزازی آن را پیشوند فعل خواندن دانسته است (فردوسی ۱۳۹۰: ۲۰۱/۳). این صورت را در بخش پایانی مصراع، بار دیگر در داستان پادشاهی کیقباد می‌بینیم. افراسیاب پس از آنکه به سختی از رستم شکست می‌خورد، از جیحون می‌گذرد و به نزد پدرش، پشنگ، می‌رود و او را از پدید آمدن پهلوانی نوحاسته از پشت سام آگاه می‌کند که افراسیابی را با چنان زور و هنگ بسان پشه‌ای از زین برگرفته است. از این‌رو از پدر می‌خواهد که با کیقباد از در آشتی درآید. پشنگ در آشتی‌نامه‌ای که به کیقباد می‌فرستد، متعهد می‌گردد که به همان مرزهایی که فریدون بین ایران و توران تعیین کرده بود، باز گردد. او این مرز را چنین توصیف می‌کند:

ز خرگاه تا ماوراءالنهر بر  
 که جیحون میانجی‌ست اندر گذر  
 (۱۳۸۶: ۳۵۳؛ ۱۳۵۳: ۲۳۹)

(مسکو، ج ۲: ۷۰. ز جیحون و تا ماورالنهر بر؛ کزازی، ج ۲: ۴۹. ز خرگاه تا ماورالنهر در). ضبط دست‌نویس‌ها در مورد واژه پایانی مصراع اول چنین است: س، لن، ق، ق، آ، لی، پ، و، ل، آ، ب (و نیز لن، آ، س): در؛ متن = ف، ل، ق، آ، (و نیز ل<sup>۳</sup>). دست‌نویس سن‌ژوزف چنین دارد: زجیحون و تا ماورالنهر.

چنان‌که پیشتر ذکر شد، کزازی در بیت مورد بحث جهت توجیه واژه «بر» در پایان مصراع، فعل را *برخواندن* در نظر گرفته است، که البته با توجه به تفاوت معنایی دو فعل *خواندن* و *برخواندن*، پیشنهادی مردود و غیرقابل‌پذیرش است. با کنار گذاشتن این نظر، عملاً توجیه دیگری برای اصالت «بر» منتخب مسکو و کزازی در این جایگاه باقی نمی‌ماند و آنچه می‌ماند «در» است که خالقی مطلق برگزیده است. طبق جست‌وجوی نگارنده در هیچ منبع تاریخی و جغرافیایی، نام شهر، ناحیه و یا سرزمینی به شکل *در/باب ماوراءالنهر* ثبت نشده و این نکته پایه *ماورالنهر* در را سست می‌کند. از سویی دیگر ضبط *ماورالنهر* شهر دست‌نویس فلورانس به رغم نادرست بودن آن به جهت ایراد قافیه، می‌تواند حاوی حقیقتی باشد. وجود صورت‌های *ماورالنهر* / *ماوراءالنهر* (سن‌ژوزف و واتیکان)، *ماورالنهر* شهر، *ماورالنهر* در و *ماورالنهر* در در دو بیت مورد نظر (که خوانی همی ... / ز خرگاه تا....) راهبر بدین حقیقت است که کاتبان با تلفظ معمول *māvarannahr* متوجه ایراد وزنی دو مصراع شده‌اند و خواسته‌اند که با افزودن یک واژه کمبود یک هجا را جبران کنند. این اقدام از جانب کاتب دست‌نویس فلورانس که ظاهراً بر برابری *کورستان* مفروض با *ماوراءالنهر* واقف‌تر از بقیه کاتبان بوده جالب‌تر از بقیه است، از این رو که با افزودن شهر به پایان مصراع (که خوانی همی *ماورالنهر* شهر) ایراد وزن را به نحوی مرتفع کرده، اما مشکل قافیه را سبب شده است (پیشتر - شهر). در صورت پذیرفتنی بودن این توضیحات می‌توان انگاشت که دشوارترین و دیریاب‌ترین صورت از این اشکال همان *ماوراءالنهر* دو دست‌نویس سن‌ژوزف و واتیکان است که نخستین، هر دو بار و دیگری، یک بار آن را به صورت صحیح و بدون دستکاری ثبت کرده‌اند.

در مورد این مسئله که *کورستان* یا هر نامی دیگر که در این ابیات آمده، باید دقیقاً همان سرزمین *ماوراءالنهر* یا حداقل بخش وسیعی از این سرزمین باشد، توجه به این نکته ضروری است: در *سراسر شاهنامه* هر گاه پادشاهی منشور حکومت به بزرگی می‌دهد، سخن از ناحیه‌ای وسیع است، نه شهری یا ناحیه‌ای کوچک (دقت شود که اگر واژه شهر نیز در چنین مواردی به کار می‌رود، منظور کشور یا ایالت است، نه شهری واحد). در داستان سیاوش چگونه ممکن است که کیکاووس چنین شاهزاده‌ای ارجمند را منشور شهری کوچک و گمنام داده باشد؟ اگر حتی *کورستان* نام شهری یا ناحیه ورودی *ماوراءالنهر*، یعنی ناگزیر گذرگاهی از جیحون (!) باشد (که نیست)، اعطای منشور چنین ناحیه‌ای به شاهزاده رستم‌پروردی که کاووس پس از هفت سال آزمودن، او را «سزای بزرگی و جاه/گاه» می‌داند همخوانی ندارد. حال، باید دید که آیا *ماوراءالنهر* در دوره کیانیان به ایران تعلق داشته یا به توران؟ چه، در صورت تعلق این سرزمین به توران، بنیاد این فرض مورد تردید واقع خواهد شد و در این صورت باید همچون سیدی فرخ‌د (۱۴۰۰: ۵۱۰) چنین پنداشت که کاووس سرزمینی را که اصلاً از آن ایران نبوده به فرزند بخشیده است! اگر اندکی به قبل باز گردیم و نامه آشتی جوینده پشنگ به کیقباد را مرور کنیم، خواهیم دید که در این نامه مرزی را که فریدون مابین ایران و توران مشخص کرده، از خرگاه تا *ماوراءالنهر* دانسته شده است. اگر خرگاه را بر خلاف نظرات سست‌پیشین و هم‌رأی با سیدی فرخ‌د در شرق بلخ تا تخارستان (همان: ۲۷۰) یا حتی میانه آن (آن‌چنان که در نقشه منضم به کتاب در حوالی ایبک نشان داده شده) بدانیم و خطی مستقیم به سمت شمال ترسیم کنیم، به تاشکند خواهیم رسید که به گونه‌ای پایتخت مرزی توران به حساب می‌آید و بدین شکل مرز منطقی ایران و توران به دست می‌آید. این همان مرزی است که انوری پیشتر ترسیم کرده بود (۱۳۸۹: ۳۶). تعلق لاقبل بخش غربی سرزمین *ماوراءالنهر* به ایران را از داستان جنگ سیاوش و افراسیاب می‌توان اثبات کرد. آن‌گاه که افراسیاب پس از عقب‌نشینی به آن سوی جیحون، به علت کابوس سهمگینی که دید، به سیاوش پیشنهاد آشتی داد، ادعا کرد که «زمین تا لب رود جیحون مراست/ به سغدیم و این پادشاهی جداست» (۱۳۸۶ ج ۲: ۲۵۴). سیاوش و رستم شرط پذیرش آشتی را فرستادن یکصد گروگان و

تهی کردن سرزمین‌های اشغالی ایران بیان می‌کنند: «و دیگر کز ایران زمین هر چه هست / که آن شهرها را تو داری به دست \* برداری و خود به توران شوی / زمانی ز جنگ و ز کین بغنوی» (همان: ۲۵۸). افراسیاب هر دو شرط را می‌پذیرد و «بخارا و سغد و سمرقند و چاج / سیجانب و آن کشور و تخت عاج \* تهی کرد و شد با سپه سوی کنگ / بهانه نجست و فریب و درنگ» (همان: ۲۶۰). شبیه همین پیشنهاد، اما با وسعت بیشتر در نامه پیران ویسه به گودرز کشواد در داستان رزم یازده‌رخ دیده می‌شود. در بخشی از این نامه چنین آمده است: «هر آن شهر کز مرز ایران نهی / بگو تا کنیمش ز ترکان تهی \* ... \* چو شگنان و چون ترمذ و ویسه گرد / بخارا و شهری که هستش به گرد \* همیدون برو تا در سغد نیز / نجوید کس آن پادشاهی بنیز» (۱۳۸۶ ج ۴: ۷۲-۷۳). چنان که دیده می‌شود، در اینجا نیز بخش عمده‌ای از سرزمین‌های یادشده در نامه پیران شامل نواحی مختلف ماوراءالنهر است.

بر اساس آنچه گذشت، در مورد دومین یادکرد از کورستان همان گونه که در داستان تصریح شده، افراسیاب خبر کشته شدن پیران و سایر سرکردگان سپاهش را در سرزمین ماوراءالنهر و دقیق‌تر در بیکنند دریافت می‌کند. او با سپاهی گران در ماوراءالنهر هر آنچه را بوده، خورده‌اند و گرفتار قحط گردیده‌اند، به گونه‌ای که «جهانی همی آرزو کرد مرگ». با شنیدن خبر آمدن کیخسرو، افراسیاب نیمی از سپاه را به پسرش، قراخان، سپرد و «بفرمود تا در بخارا بود» و خود، نیمی دیگر را «ز بیکنند بیرون کشید» و از جیحون گذر کرد (۱۳۸۶: ۱۸۶-۱۸۸). از این بخش‌ها و ادامه داستان هیچ گونه تردیدی باقی نمی‌ماند که کورستان جز ماوراءالنهر نمی‌تواند باشد.

در مورد سومین یادکرد از کورستان به دلیل مهاجرت اقوام یوئه‌چی، هون و هیتال و پس از آن‌ها اقوام ترک به مرزهای ایران و بده‌ویستان‌های مکرر سرزمین‌های شرقی و شمال شرقی بین شاهنشاهان ایرانی و اقوام تازه‌وارد، عملاً ترسیم مرزی مشخص بین ایران اشکانی و ساسانی با همسایگان شرقی و شمال شرقی آن‌ها میسر نیست. آنچه به بحث این نوشتار مرتبط است، وضعیت ماوراءالنهر پس از اقدام نظامی خسرو انوشیروان و خاقان ترک علیه هیتالیان است؛ هرچند در نهایت، این موضوع می‌تواند تاثیر چندانی در برداشت مفهوم ابیات شاهنامه نداشته باشد. تا پیش از این، عموم مورخانی که به این موضوع پرداخته‌اند معتقد بودند که پس از تسخیر قلمرو هیتالیان و رویارو شدن خاقان ترک با قلمرو ساسانی و ماجرای ازدواج خسرو انوشیروان با دختر خاقان، رود جیحون مرز بین ساسانیان و ترکان تعیین گردید (گیرشمن: ۱۳۷۵: ۳۶۵؛ دیاکونوف ۱۳۸۰: ۳۵۲؛ کریستن سن ۱۳۷۷: ۴۹۵؛ فرای ۱۳۷۷: ۳۶۷؛ همو ۱۳۸۳: ۲۵۴؛ زرین کوب ۱۳۷۷: ۴۹۵). در این میان پاتس با بررسی منابع عربی، فارسی، رومی و ارمنی به پنج روایت متفاوت از این واقعه دست یافته است. بر اساس شواهد ارائه‌شده توسط پاتس می‌توان در مورد اینکه جیحون به عنوان مرز ایران و ترکان تثبیت شده باشد، تردید جدی روا داشت و این احتمال را که بر اساس توافق نهایی بین خسرو انوشیروان و خاقان ترک، در نهایت، ماوراءالنهر تا فرغانه تحت کنترل ساسانیان درآمده باشد، منتفی ندانست (Potts, 2018:297-299). به هر روی، آنچه در این میان مسلم است این است که سرزمین مورد تنازع بین ایرانیان و ترکان پس از فروپاشی پادشاهی هیتالی جایی جز ماوراءالنهر نیست. دقیقاً همچون ماجرای ادعای افراسیاب بر مالکیت ماوراءالنهر، خاقان نیز (آن گونه که خسرو انوشیروان به بزرگان می‌گوید) مدعی است که «کورستان زمین پادشاهی مراست»؛ اما پس از وقایع بعدی، ناگزیر از ترک آنجا می‌گردد. آنچه نیز بر زبان بزرگان این نواحی در سپاسداری از انوشیروان جاری می‌گردد، برشماری سرزمین‌های حوزه ماوراءالنهر و بخش‌های همجوار با آن است که در طی دوران‌های بسیار، از زمان افراسیاب تا پیروز، نیای انوشیروان، و پس از آن در زمان غاتفر مورد آشوب و تاخت‌وتاز بوده است و کورستان زمین در بیت «کورستان زمین داد بیند کنون / نبینم رنج و نریزم خون» در پایان، نه نام سرزمینی خاص در کنار نواحی برشمرده شده، بلکه به گونه‌ای جدا و با فاصله از آن‌ها آمده که گویی شامل همه سرزمین‌های یادشده است و گویندگان با ذکر این نام خواسته‌اند سخن خود را در مورد این سرزمین‌ها جمع‌بندی کنند.

نکته‌ای دیگر که در مورد وسعت و اهمیت کورستان از شاهنامه می‌توان برداشت کرد، این است که این سرزمین جزء معدود سرزمین‌هایی است که به همراه واژه زمین به کار رفته است؛ ایران، توران، کشانی و مکران دیگر سرزمین‌های دارای این ویژگی‌اند که ظاهراً کوچکترین آن‌ها مکران است که طول آن از حوالی کراچی تا بشاگرد بوده است و آن گونه که از شرح آن در شاهنامه برداشت می‌گردد، سرزمینی عریض و طویل و با اهمیت به حساب می‌آمده است. دیگر نکته که می‌تواند حائز اهمیت باشد، در گفته خاقان است که مدعی است که «کورستان زمین پادشاهی مراست». لفظ پادشاهی، خود، نشان‌دهنده بزرگی و وسعت و اهمیت سرزمین مذکور است، و گرنه این لفظ برای خلاف چنین سرزمینی به طنز بیشتر می‌ماند. یقیناً پادشاهی بر سرزمینی کوچک و محدود نه درخور ادعایی چنین پرطمطراق است از جانب خاقان و نه شایسته چنان برآشفتگی‌ای از جانب خسرو.

با این تفصیل به نظر می‌رسد که در مورد این که در این سه داستان شاهنامه جز سرزمین ماوراءالنهر در معنای اعم آن نباید به دنبال سرزمینی دیگر بود، می‌توان اطمینان داشت. این سرزمین مرزهای دقیق و مشخصی نداشته، اما در اوایل دوران عباسیان به مناطق بین دو رود جیحون و سیحون یعنی سغد و چغانیان و ختلان و وخان و اسروشنه در جنوب سیحون و چاچ در ماورای آن و نیز فرغانه، ماوراءالنهر گفته می‌شده است (Bosworth, MĀ WARĀ' AL-NAHR). اکنون باید دید که از میان این تعداد بسیار گزینیه‌های موجود در دست‌نویس‌های شاهنامه و سایر منابع عربی و فارسی، کدام یک می‌تواند برای اطلاق بر این سرزمین بر دیگران برتری حداقل نسبی داشته باشد. روایت‌های موجود از کاوسان، کاسان، کوسان، کورستان و نام‌های مشابه آن‌ها در متون تاریخی و جغرافیایی پس از اسلام چنین است:

کاوسان: یعقوبی در البلدان (۲۰۰۲: ۱۲۱) از شهری به نام کاوسان در نزدیکی کابل نام برده است که در سال ۱۷۶ در زمان لشکرکشی ابراهیم ابن جبریل به کابل، پادشاه آنجا به همراه شاه کابل و برخی شهرهای دیگر از فضل ابن یحیی برمکی امان خواستند و او آن‌ها را امان داد. ابن حوقل (۱۹۳۸-۱۹۳۹ ج ۲: ۳۶۳) از روستایی به همین نام در اطراف اصفهان نام برده است. مسعودی (ج ۲: ۲۴۱) از بنایی شگفت‌انگیز با این نام که بدست کیکاووس در فرغانه بنا شده بوده است، یاد می‌کند.

کاسان: بلاذری در فتوح البلدان (۱۹۸۸: ۴۰۵) ذیل فتوحات اعراب در خراسان از کاسان به عنوان یکی از توابع فرغانه ذکر کرده است. اصطخری (۱۹۲۷: ۳۳۴، ۳۴۶، ۳۴۷) در ذیل مسافت‌های شهرهای ماوراءالنهر، مسافت کاسان و اخسیکت را چهار فرسخ برآورد کرده است. کاشغری در نقشه‌ای که از جهان تنظیم کرده، نام کاسان را در همین سرزمین ثبت کرده است (۱۳۳۳ ق: ج ۱، ۲۵). ابن حوقل کاسان را شهری و ناحیه‌ای آبادان با روستاها و مزارع بسیار در پنج فرسخی اخسیکت ذکر کرده است (همان: ج ۲: ۵۱۴، ۵۲۴). طبری نیز از شهری با نام کاشان در فرغانه نام برده است (ج ۶، ۴۸۳-۴۸۴). ابن اثیر از همین شهر در همین منطقه نام برده است (۱۹۶۵: ۵۲۴ و ۵۸۱). یعقوبی از این شهر به عنوان مرکز فرغانه یاد کرده است (۲۰۰۲: ۱۲۵). ادریسی کاسان را شهری و ناحیه‌ای با روستاهای بسیار در آن سوی رود سیحون ذکر کرده است (۱۹۸۹: ج ۲: ۷۰۸). همو نام رودی را در شهر اندرابه در همین ناحیه، نهر کاسان ضبط کرده است (همان: ج ۱: ۴۸۴). یاقوت نیز کاسان یا قاسان را در مرز سرزمین ترکان و ماورای چاچ آورده و به ویرانی آن به دست ترکان اشاره کرده است (۱۹۹۵ ج ۴: ۳۹۵ و ۴۳۰).

کواشان: اصطخری روستایی را با این نام (نسخه‌بدل‌ها: خراسان، کوسان، کراسان) در نزدیکی هرات و مالن نام برده که نهری با نام «بارست» آب آن را تأمین می‌کرده است (۱۹۲۷: ۲۶۴ و ۲۶۶). در صورة الارض این شهر به صورت کوسان و کویسان ضبط شده است (ج ۲، ۴۲۱ و ۴۳۹). در احسن التقسیم مقدسی این شهر در همین ناحیه و به صورت کواشان (نسخه‌بدل‌ها: نحواشان، نحواسان و کوسان) آمده که آبش از نهر «بارشت» تأمین می‌شده است (۱۸۷۷: ۳۰۸ و ۳۳۰). شریف ادریسی این شهر را به صورت کویسان آورده است (۱۹۸۹: ج ۱، ۴۵۸).



کورستان: در احسن التقاسیم در میان شهرهای حدفاصل سیستان و هرات دانسته شده است (۱۸۷۷: ۳۵۰). در مسالک الممالک اصطخری همین مطلب آمده و نسخه‌ها صورت‌های «کوستار، کوسار، کوکسکار، کویستان، کونستان و کوسان» را نشان می‌دهند (۱۹۲۷: ۲۴۹).

کورستان: کاتب بغدادی مؤلف الخراج و صناعة الکتابه از روستایی با نام کوزستان (نسخه‌بدل: کورستان) در بیست‌وهشت فرسخی سمنان و چهار فرسخی حداده نام برده است (۱۹۸۱: ۹۶۱).

کورستان: حدود العالم برسرکان و کورستان را دو شهرک آباد با نعمت‌های فراوان از شهرهای شیراز دانسته است (۱۳۶۲: ۱۳۴). مقدسی در ذکر فواصل کوره‌های فارس، کورستان را حد فاصل «رباط» و «جسر جهنم» آورده است (۱۸۷۷: ۴۵۹). ابن بطوطه این شهر را ذیل توابع فارس کنونی ذکر کرده است (۱۹۷۷: ج ۴، ۱۷۳). در فارسنامه ناصری در مورد کورستان چنین آمده است: ناحیه کورستان در زمان قدیم از توابع ملک شبانکاره فارس بود، مدتهاست از توابع خطه لار گشته است در جانب مشرقی لار افتاده، درازی آن از «قلعه فاریاب» تا «دالان» ۱۱ فرسخ، پهنای آن از فرسخی بیشتر است (۱۳۸۲ ج ۲: ۱۵۲۱).

این‌ها شهرها و روستاهایی هستند که برخی آن‌قدر کوچک‌اند که اساساً بحث در مورد این که بتوانند برای سرزمینی به وسعت ماوراءالنهر یا حتی نیمی از آن، اطلاق شوند عملاً منتفی است و یا اگر ناحیه‌ای نسبتاً وسیع‌تر هم باشند، خارج از سرزمین‌های تحت حاکمیت پادشاهان ایرانی (از دوره اساطیری تا پایان دوره ساسانی) واقع شده‌اند (کاسان) و یا اگر در حوزه قلمروی ایران هم باشند، اصلاً ارتباطی با نواحی موردنظر در شاهنامه ندارند. با وجود این کاسان، همان‌گونه که منشی‌زاده حدس زده، تا حدی گمان‌برانگیز به نظر می‌رسد، اما می‌توان دلایل بسیار در ضعف یا عدم احتمال اینکه این شهر همان ناحیه موردنظر باشد، آورد. نخست اینکه این شهر چنان که یاقوت آورده، ماورای چاچ بوده است و قطعاً باید جزء قلمرو بلامنازع افراسیاب به حساب می‌آمده باشد. دیگر اینکه، این شهر در دوره‌های متأخر نیز شهری شناخته شده و مشهور بوده و امکان اینکه فردوسی یا کاتبان شاهنامه آن را نشانخته و تحریف کرده باشند منتفی است. سدیگر اینکه، این شهر یا ناحیه آن‌قدر پهناور نیست تا در ردیف سرزمین‌های لایق اصطلاح «زمین» باشد و چهارم اینکه، از کاسان تا کروشان منشی‌زاده راه بسیار است و چنین بازسازی‌ای بسی بی‌اساس می‌نماید.

سیدی فرخ‌درد فرهنگ جغرافیای تاریخی شاهنامه در ذیل گورستان/گورشان با ذکر این سه داستان و روایتی که در زین‌الخبار گردیزی در خصوص راه کاشغر به ختن آمده است، چنین نتیجه گرفته که «کمی پس از کاشغر که کوه‌ها به پایان می‌رسیده و تپه‌ماهور و زمین‌های نیمه کوهستانی و دشت به طول چهل فرسنگ قرار داشته، آن را به ترکی ادر و به فارسی سغدی گورستان می‌گفته‌اند. بنابراین کورستان بین ترکستان و کاشغر و ختن قرار داشته است» (۱۴۰۰: ۵۱۰). با وجود این، او خود به دلیل این که کورستان در دست‌نویس‌ها ضبط نشده، به آن به دیده تردید نگریسته و همین دلیلی شده که در کنار آن گورشان را هم محتمل بداند. واقعیت این است که آنچه در زین‌الخبار آمده است، با وجود جدائیت و گمان‌انگیزی بسیار، روایتی قابل‌اعتماد و استناد نیست. گردیزی در ذکر راه‌های کاشغر به ختن و چین از سه مسیر یاد کرده است: یکی از آن‌ها چنین است: «و چون از شهر کاشغر روند، بروند بر راست راه میان دو کوه از سوی مشرق، و برو بگذرد به ولایتی رسد که او را اوزگند گویند، و ولایت او چهل فرسنگ است، نیمی از او کوه‌ها و نیمی پیچیده کورستان» (گردیزی ۱۳۶۳: ۵۶۳). هر دو دست‌نویس متن در پایان این بند «سجده کورستان» دارند و حیبی، مصحح متن، آن را به حدس به پیچیده کورستان تغییر داده است. مینورسکی در حواشی حدود العالم به این مطلب در زین‌الخبار پرداخته و آن را سهل کورستان (kauristān) تغییر داده و به دلیل اینکه اوزگند را در نسخه خود به شکل آذر داشته، با قیاس این واژه با ادر قریزی که به معنای «سرزمین کوهستانی» است، کورستان را «تپه‌های بایر» دانسته است (حدود العالم: ۱۹۷۰: ۲۵۵). چنان که حیبی یادآور شده، این برداشت و حدس با اوزگند نسخه کیمبریج که مینورسکی در دسترس نداشته، جمله باطل می‌شود (گردیزی همانجا: یادداشت ۱). مسیر دیگر چنین است: «و از رستویه که به ختن و مٹ ختن است تا شهر چین شود، و اندرین

میان رودی آید، و آن را یره خوانند، و او آنجا به دیهی رسد که او را سیموم گویند، و از آنجا به کورستان مسلمانان شود و ...» (همان: ۵۷۷). مینورسکی در اینجا هم همان معنای «تپه‌های بایر» را برای کورستان در نظر گرفته و این در حالی است که بارتولد آن را گورستان «قبرستان» خوانده است (حدودالعالم، همانجا، پانوش ۳؛ و نیز یادداشت ۲ حبیبی بر گردیزی: ۵۶۳). حبیبی، خود، کور در کورستان را جمع عربی کوره و منظور از پیچیده کورستان را «روستاها و نواحی پیچیده و نزدیک با همدیگر و آبادی غلو» دانسته است (همانجا). این کورستان حتی اگر به راستی نام سرزمینی هم باشد که سیدی فرخند یافته، باز به دلیل اینکه ارتباطی با ماوراءالنهر ندارد و نتیجتاً با سرزمین مورد اشاره در شاهنامه بی ارتباط است و نیز اینکه اصلاً در سرزمین‌های ایران واقع نیست، از اساس، قابل طرح و بحث نیست.

## گوستان

می‌دانیم که سغد مهم‌ترین و مرکزی‌ترین سرزمین در ماوراءالنهر بوده است. این سرزمین در دوره هخامنشی در کنار خوارزم تنها ایالت‌های ماوراءالنهر به حساب می‌آمده‌اند و هخامنشیان در این ناحیه جز این دو ایالت را نمی‌شناخته‌اند. با تحولات سیاسی رخ داده پس از استیلای اسکندر و مقدونیان بر سرزمین ماوراءالنهر و ورود اقوام شرقی به این نواحی و تشکیل پادشاهی‌های مستقل و گاه استیلای ساسانیان بر ماوراءالنهر، تغییرات پی‌درپی در جغرافیای سیاسی آن ایجاد گردید و گستره جغرافیایی-سیاسی سرزمین سغد محدود و محدودتر گردید، به گونه‌ای که جغرافی‌نویسان دوره اسلامی هیچ‌یک از شهرهای فرغانه، چاچ، ایلاق و حتی اسروشنه را جزء سرزمین سغد به شمار نیاورده‌اند. این روند کوچک‌شدن سغد تا حدی است که در مورد تعلق بخارا به سغد تردید وجود داشته است و عموم علمایی که درباره این سرزمین نوشته‌اند تنها سمرقند و بخش میانی دره زرفشان را برابر با سغد دانسته‌اند (Lurje, Iranica: sogdiana-historical-geography). شواهد نشان می‌دهند که علاوه بر محدود شدن گستره جغرافیایی سغد، حتی نام این سرزمین نیز برای ایرانیان چندان آشنا نبوده است (Bailey, 1932: 950). صورت‌های نوشتاری مغشوش و متنوع از نام این سرزمین در متون پهلوی، همچون زند و نداد و بندیشن و پازند آن، و حتی خلط آن با آسورستان و بغداد در این متن اخیر نشان از کم‌رنگ شدن و چه بسا محو شدن یاد و خاطره این سرزمین باستانی در ذهن و زبان ایرانیان پس از اسلام دارد (نک. جلالیان، ۱۳۹۵). درحالی که نام اصلی این سرزمین به فراموشی سپرده شده، نمی‌توان انتظار داشت که صفات و سایر متعلقات آن در یادها به‌دقت و درستی باقی مانده باشد.

در مطالعات تاریخی در مورد سغد، این سرزمین همواره با gava- گره خورده است. در دو بخش از اوستا (مهریشت بند ۱۴ و نداد اول بند ۵) gava- به گونه‌ای با نام سغد همراه شده که گویی سغد (-suxda) یا صفت مرکب بر ساخته از آن (-suddō) (šayana-)، خود همچون صفتی برای آن به کار رفته است (نک. Bartholomae, 1904: 509 و Gershevitch, 1959: 80-81, 176 و Hoshang Jamasp, 1907: 5). gava- اوستایی در منابع عربی و چینی با تغییرات آوایی انطباق‌دهنده در این زبان‌ها، به ترتیب به صورت‌های قی و Ho آمده است (نک. Bailey, 1932: 951 و Herzfeld, 1930: 5, note 1) و این صورت‌ها مؤید صورت gay در بندیشن‌اند (نک. بهار ۱۳۶۹: ۸۳؛ هرچند بهار و به تبع او پاکزاد (-Pakzad, 2005: 192) (193) آن را به صورت گای/gāy خوانده‌اند. قس. انکلساریا (Anklesaria, 1956: 134) و آگستینی و تروپ (Agostini, 193: 79 & Thrope, 2020)). این صورت‌های اخیر تناقضی با وجود نام دیگری نزدیک‌تر با صورت اوستایی ندارند. این صورت می‌تواند gawestān بوده باشد. افزوده شدن پسوند -stān- به این واژه قابل مقایسه با جفت‌هایی همچون کاول/ کاولستان، زابل/ زابلستان و چین/ چینستان است. منشی‌زاده در بندی از رساله خسرو قبادان و ریدک که در آن خسرو از ریدک درباره بهترین مرکب‌ها می‌پرسد، نام این سرزمین را باز یافته است (Monchi-zadeh, 1982: 83 & note 154). ریدک در پاسخ خسرو،

بهترین باره را چنین توصیف می کند (واج نویسی به شیوه جدید ارائه می شود): *bē hamwār abāg bārag ī gāwestanīg*. «اما هیچ باره ای را با باره ..... پیکار (= برابری) نیست». منشی زاده در کنار طرح قرائت محتمل *ēč bārag pahikār nēst* «شبهستانی، اهل حرم»، احتمال می دهد که این واژه منتسب به *-gava* اوستایی باشد. هرچند اینکه او تنها با *atka* به اینکه در منابع، اسبان ختلی و فرغانه ای در دوران باستان معروف و مشهور بوده اند، *-gava* را با فرغانه یکی دانسته، قابل دفاع نیست، ترجیح *gāwestanīg* بر *īa bestānīg* از جانب او هوشمندانه است؛ زیرا که به کار بردن صفت اخیر برای اسب یا هر حیوان اخته شده ای مضحک و بعید می نماید (نیز قس. Azarnouche, 2013: 176-177). این نظر را بهار نیز پذیرفته است (۱۳۶۹: ۱۷۴، یادداشت ۱۵ و ۱۹۳ یادداشت ۹). تنها نکته ای که در اینجا باقی می ماند کمیّت مصوّت هجای نخست است که به رغم وجود حرف الف در صورت نوشتاری، باید به صورت *ī* در نظر گرفته شود. در خط پهلوی گاه، مصوّت کوتاه *a* همانند جفت کشیده آن، *ā*، با حرف الف نشان داده می شود؛ برای نمونه *gayōmard* به صورت *g' ywkmrlt* یا *duvd/δaw*، نام مادر زردشت، به شکل *d'kt' b* نگاشته می شود (Pakzad, 2005: 389, 406). پاکزاد ظاهراً به علت عدم وقوف بر این نکته و تنها با *atka* بر دست نویس های مغلوط و نامعتبر هندی مورد اخیر را به اشتباه *duyḍāw* ثبت کرده است). بر این اساس می توان اطمینان نسبتاً بالایی در مورد تلفّظ *gawestān* در این متن قائل بود و اگر این مسئله پذیرفته شود، این مورد، تاکنون تنها باری است که در متون دوره میانه شناسایی شده است.

در اینجا، اشاره به یک نکته ضروری است و آن مسئله گوبدشاه است. بیلی گوبدشاه متون پهلوی (بندھشن، دادستان دینی، مینوی خرد، دینکرد، روایات پهلوی و زند بهمن یسن) را «سرور گاو/ سغد» دانسته و تمامی جای نام های مرتبط با او را در این متون به سغد (ستان) تعبیر کرده است (ibid و 1935: 764-768). پذیرش این نظر می توانست بر تداوم تلقی ایرانیان بر همسانی یا ارتباط گاو و پادشاه آن با سغد صحه بگذارد؛ اما از آنجا که اونوالا، نیبرگ و به ویژه هومباخ نام این شخصیت را مشتق از گاو و به معنای «سرور گاو/ چهارپایان» و خود او را سرور سرزمین گوبدستان (سرزمینی ظاهراً موهوم که هر چه نگارنده جست و جو کرد، تلاشی برای تعیین موقعیت جغرافیایی آن نیافت) دانسته اند و منکر کوچک ترین ارتباطی بین او و سغد شده اند (Unvala, 1929: 505؛ Humbach, 1985؛ Nyberg, 1974: 83)، پذیرش نظر بیلی را دشوار کرده است؛ هرچند هنوز به دلیل صورت های خطی مغشوش پهلوی از نام قلمرو فرمانروایی این شخصیت در مورد رد یا قبول هر یک از این دو نظر جای بحث و پژوهش وجود دارد. با این حال، از آنجا که این بحث تأثیری چندان بر مسئله گوستان در شاهنامه ندارد، پرداختن به آن جز اطالعه بحث نتیجه ای نخواهد داشت.

## نتیجه

به نظر می رسد که با شواهد و استدلالات ارائه شده می توان نسبت به دو نکته اطمینان داشت. نخست اینکه سرزمین مورد بحث در این بخش های شاهنامه، ماوراءالنهر و یا لاقل بخش بزرگی از این سرزمین است و دیگر اینکه این سرزمین از دید ساکنان آن، و نه از ساکنان مادون رود جیحون، گوستان نامیده می شده است. حال برای اینکه چگونه می توان این نام را در میان ضبط های گوناگون دست نویس های شاهنامه یافت، دو امکان پیش رو است. یکی، رجوع به کوستان دست نویس ق<sup>۲</sup> در نخستین داستان حاوی نام سرزمین مورد بحث است که اگر گزینه نهایی و قطعی هم نباشد، لاقل یکی از معتبرترین ها می تواند بود. سخن در مورد سرکش گاف در دست نویس های کهن و تسامح کاتبان در استفاده از آن غیر ضروری است، اما جالب است که در این دست نویس، گویی کاتب در نوشتن سرکش، نه تسامح، که تعمّدی داشته است و با یک تورق این دست نویس می توان به سادگی این نکته را دریافت. این گوستان هر چند به لحاظ نوشتاری و روانی در بافت شعری، ضبطی دشوار به حساب نمی آید و چه بسا سهل تر از سایر صورت هاست، به لحاظ

میزان شناخته‌شدگی از جانب کاتبان، به دلایلی که پیشتر آمد، صورتی دشوار و ناشناخته به حساب می‌آمده است و این می‌تواند سبب جایگزین شدن آن با صورت‌های شناخته‌شده‌تر شده باشد.

راه‌حلّ دیگر می‌تواند بدخوانی صورت محتمل پهلوی این واژه توسط مترجمان متون پهلوی و بالاخص *حد/نیامه* باشد و در این صورت باید قائل به تحریف این نام، پیش از فردوسی بود و چنین انگاشت که او خود صورتی تحریف‌شده از واژه را در دست داشته است. آشنایان با زبان و خط پهلوی می‌دانند که به‌رغم وجود برخی اصول و قواعد نگارشی در این خطّ، هر واژه، به‌ویژه واژه‌های دخیل یا به هر دلیل کمترشناخته‌شده، ممکن است به چندین صورت نگاشته شود. یک صورت نگارشی محتمل دیگر *گورستان* در خط پهلوی در کنار *g'pst'n/ NaTFpajE* متن *خسرو قبادان* و *ریدک* می‌تواند *gwst'n/ NaTFy* باشد که می‌تواند با یک حرف زائد پس از حرف *w* و به صورت *gw'st'n/ NaTFny* نگاشته شود. افزوده شدن این حرف زائد پس از برخی حروف، به‌خصوص همین حرف *w* و نیز *n* و *r* که هر سه با یک نشانه واحد نگاشته می‌شوند، در پایان و میانه واژه آن‌قدر مطرّد است که نیازمند نمونه نیست. ممکن است این حرف زائد را برگرداننده متن *r* خوانده باشد و از این طریق *گورستان* و پس از آن *گورستان* و *گورسان* (قس. *شارستان/ شارسان*) حاصل شده باشد. قطعاً *گورسان* از این جهت که هم از پشتوانه دست‌نویس‌ها برخوردار است و هم ایراد وزنی در ابیات ایجاد نمی‌کند، بر *گورستان* ارجحیت دارد.

در هر صورت هر کدام از احتمالات در نظر گرفته شود، ابتدا باید صورت نخستین را همان *گورستان*، برابر با *سغد* و *توسعاً ماوراءالنهر* در نظر گرفت. نگاهی دقیق‌تر به توالی رویدادهای غننامه سیاهش می‌تواند بافت دوری و تکرار وقایع را، که از شگردهای داستان‌سرایی مورد علاقه ایرانیان است، بیشتر نمایان سازد. همچنان که مادر تورانی تبار سیاهش در آغاز داستان زایش او مورد مناقشه و ستیاهش بین پهلوانان است، سرزمینی نیز که او منشور آن را دریافت داشته، از دیرباز تاریخ و اسطوره تا پایان شاهنامه مورد مناقشه بین ایرانیان و همسایگان هم‌نژاد و غیرهم‌نژاد با آن‌ها بوده است. در وقایع زندگی سیاهش نیز، او یک بار برای بازپس‌گیری حیثیت خدشه‌دارشده خود ناگزیر از گذشتن از آتش شده و بار دیگر برای بازپس راندن متجاوز از سرزمینی که به او واگذار شده تن به جنگ با خویشاوندان مادرش می‌دهد. از این هر دو آزمون او سربلند بیرون آمد، هرچند نه پس از اثبات بی‌گناهی، از فتنه‌انگیزی‌های سودابه‌رهایی یافت و نه پس از بازپس‌گیری قلمرو خود، از دسیسه‌های کرسیوز جان به در برد.

## منابع

- ابن اثیر، عزالدین ابی‌الحسن (۱۹۶۵)، *الکامل فی التاریخ*، بیروت: دار صادر.
- ابن بطوطه (۱۹۹۷) رحله ابن بطوطه (تَحْفَةُ النَّظَّارِ فِي غَرَائِبِ الْأَمْصَارِ وَ عَجَائِبِ الْأَسْفَارِ)، ویراسته عبدالهادی التازی، رباط، اکادمیه المملکه المغربیه.
- ابن حوقل، محمد (۱۹۳۸-۱۹۳۹) *صورة الأرض*، تصحیح جی. اچ. کرامرس، لیدن: بریل.
- ادریسی، محمد بن محمد (۱۹۸۹) *نزهة المشتاق فی اختراق الآفاق*، بیروت، عالم الکتب.
- اصطخری، ابراهیم (۱۹۲۷) *مسالك الممالک*، تصحیح ام. جی دوخویه، لیدن، بریل.
- انوری، حسن (۱۳۸۹)، «ایران در شاهنامه»، بخارا، ش. ۷۷ و ۷۸، صص ۳۲-۴۲.
- بلاذری (۱۹۸۸) *فتوح البلدان*، بیروت، مکتبه الهلال.
- بنداری، الفتح بن علی (۱۹۳۲)، *الشاهنامه*، تصحیح و تعلیق و مقدمه عبدالوهاب عزام، ۲ جلد، قاهره: مطبعه دارالکتب المصریه.
- بهار، مهرداد، (۱۳۶۹)، *بند هوش*، تهران: توس.
- جلالیان چالشتی، محمد حسن (۱۳۹۵)، «سغد چگونه هفت آشیان شد؟ تحلیل زبانی خطی نام سرزمین سغد در متون پهلوی»، پژوهش‌های ایرانشناسی، سال ۶، شماره ۱، صص ۲۱-۳۴.
- حدود العالم من المشرق الی المغرب (۱۳۶۲) تصحیح منوچهر ستوده، تهران، طهوری.
- خالقی مطلق، جلال (۱۳۸۰)، «نکاتی بر ملاحظاتی»، *ایرانشناسی*، سال ۱۳، شماره ۲، صص ۳۲۵-۳۴۴.
- دست‌نویس شاهنامه فردوسی همراه با خمسه نظامی مربوط به سده ۸ هجری قمری (معروف به شاهنامه سعدلو)، چاپ عکسی از روی نسخه متعلق به مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی، با مقدمه فتح‌الله مجتبیایی.
- دست‌نویس مکتبه الشریقه وابسته به دانشگاه سن‌ژوزف بیروت، به نشان NC. 43، حدود ۷۰۰ قمری. (س.ژ).
- دیاکونوف، میخائیل میخائیلویچ (۱۳۸۰)، *تاریخ ایران باستان*، ترجمه روحی ارباب، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۷)، *تاریخ مردم ایران، ایران قبل از اسلام*، تهران: امیرکبیر.
- سیدی فرخند، مهدی (۱۴۰۰)، *فرهنگ جغرافیایی تاریخی شاهنامه*، تهران، نشر نی.
- شاپور شهبازی، علیرضا (۱۳۸۰)، «ملاحظاتی درباره برخی نام‌های یادشده در شاهنامه»، *ایرانشناسی*، سال ۱۳، شماره ۲، صص ۳۱۶-۳۲۴.
- طبری، ابی‌جعفر محمد بن جریر (بی تا)، *تاریخ الطبری*، *تاریخ الامم والملوک*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ۱۱ جلد، بیروت: بی نا فرای، ریچارد نلسون (۱۳۷۷)، *میراث باستانی ایران*، ترجمه مسعود رجب‌نیا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- فرای، ریچارد نلسون (۱۳۸۳)، «تاریخ سیاسی ایران در دوره باستان»، *تاریخ ایران*، پژوهش دانشگاه کمبریج، گردآورنده احسان یارشاطر، ترجمه حسن انوشه، ج ۳، قسمت اول، صص ۲۱۷-۲۷۶، تهران: امیرکبیر.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۵۳)، *شاهنامه*، تصحیح ژول مول، هفت جلد، چاپ اول، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۳)، *شاهنامه*، پیرایش جلال خالقی مطلق، دو جلد، تهران: سخن.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۹۶۰-۱۹۷۱)، *شاهنامه*، متن انتقادی، تحت نظر عبدالحسین نوشین، مسکو: اداره دانش، شعبه ادبیات خاور.

- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶)، شاهنامه، تصحیح جلال خالقی مطلق، هشت جلد، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.
- فسایی، میرزا حسن حسینی (۱۳۸۲) فارسنامهٔ فسایی، تصحیح منصور رستگار فسایی، تهران: امیر کبیر.
- قدمهٔ بن جعفر (۱۹۸۱) *الخراج و صناعة الكتابه*، ویراستهٔ محمدحسین الزبیدی، بغداد: دار الرشید للنشر.
- کاشغری، محمود بن حسین بن محمد (۱۳۳۳-۱۳۳۵ ه. ق.)، *دیوان لغات‌الترک*، استانبول: مطبعه عامره.
- کریستن سن، آرتور (۱۳۷۷)، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمهٔ رشید یاسمی، تهران: دنیای کتاب.
- کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۹۰)، *نامهٔ باستان، ویرایش و گزارش شاهنامهٔ فردوسی*، نه جلد. تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها (سمت).
- گردیزی، عبدالحی بن ضحاک (۱۳۶۳)، *زین‌الأخبار*، تصحیح و تحشیه و تعلیق عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب.
- گیرشمن، رومن (۱۳۷۵)، *ایران از آغاز تا اسلام*، ترجمهٔ محمد معین، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- مسعودی، علی بن حسین (بی تا)، *مروج‌الذهب و معادن‌الجوهر*، تصحیح محمد محیی‌الدین عبدالحمید، ۴ جلد، بیروت: دارالمعرفه.
- مقدسی، محمد (۱۸۷۷) *أحسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم*، تصحیح ام. جی. دخویه، لیدن: بریل.
- یاقوت حموی، ابو عبدالله (۱۹۹۵)، *معجم البلدان*، بیروت: دار صادر.
- یعقوبی، احمد ابن ابی یعقوب (۲۰۰۲)، *البلدان*، ویراستهٔ محمد امین ضناوی، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- Agostini, D. & S. Thrope, (2020), *hhd ddddddkee eee eeeee erioo oooo ooCeeatinn*, Oxford: Oxford University Press.
- Anklesaria, B. T., (1956), *Zand-Āāwā h Iaai ar rr rrtt rr Bhhhhhhnn*, Bombay: Published for the Rahnumae Mazdayasnan Sabha by its Honorary Secretary Dasur Framroze A. Bode.
- Azarnouche, S., (2013), *Hurrwwī KwāRRR RR RRRRFF FFFFFFFHFFee Kwāad tt aa aa ae*, Paris: Association pour l'Avancement des Études Iraniennes.
- Bailey, H., (1332), 3Iranian Studies I", *Bulletin of the School of Oriental Studies*, vol. 6, pp. 945-955.
- Bailey, H., (1555), 5Iranian Studies iv", *Bulletin of the School of Oriental Studies*, vol. 7, pp. 755-778.
- Bartholomae, Ch., (1904), *Altiranisches Wörterbuch*, Strassburg: Verlag von Karl J. Trübner.
- Bosworth, C. E., <https://www.iranicaonline.org/articles/mawara-al-nahr>
- Dastoor Hoshang Jamasp, (1907), *Avesta text with Pahlavi translation and commentary, and glossarial index*, 2 vol.s, Bombay: Govt. Central Book Depot
- Gershevitch, I., (1959), *The Avestan Hymn to Mithra*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Herzfeld, E., (1930), *Archeologische Mitteilungen aus Iran*, Band II, Berlin: Verlag von Dietrich Reimer.
- Hudūd al-ūĀlam " *The Regions of the World,* " a Persian Geography 372 A.H./982 A.D., translated and explained by V. Minorsky, edited by C. E. Bosworth, London, 1970.
- Humbach, H., (1585), "About Gōpatšāh, His Country, and the Khwārezmian Hypothesis", *Acta Iranica* 24, pp. 327-334.
- Lurje, P., <https://www.iranicaonline.org/articles/sogdiana-historical-geography>
- Markwart, J., (1938), *Wehrot und Arang, Untersuchungen zur mythischen und geschichtlichen Landeskunde von Ostiran*, Leiden: Brill.

- Marquart, J., (1901), *Ēšššš ccc ccc c ccc c rrrr aiii P PMMdeo ooeaa ‘i*, Berlin: Weidmannsche Buchhandlung.
- Monchi-zadeh, Davoud, (1975), *Topographisch-historische Studien zum Iranischen Nationalepos*, Wiesbaden, Deutsche Morgenländische Gesellschaft.
- Monchi-zadeh, Davoud, (1982), “Xusrōv Kavātān ut Rētak”, *Acta Iranica* 22, pp. 47-92.
- Nyberg, H. S., (1974), *A Manual of Pahlavi, vol. II*, Wiesbaden: Otto Harassowitz.
- Pakzad, F., (2005), *Bhhhhhlooo ooodriccmm mmmmmii u uKK Koooolggie*, Tehran: Center for Islamic Encyclopaedia.
- Potts, .. T., (2018), “Sasanian Iran and its Northeastern Frontier, Offense, Defense and Diplomatic Entente”, *Empires and Exchanges in Eurasian Late Antiquity*, ed. N. Di Cosmo & M. Maas, Cambridge: University Press.
- Unvala, J. M., (1929), “ōōō patšāh”, *Bulletin of the School of Oriental Studies*, vol. 5, no. 3, pp. 505-506.





پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی





پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی